

مدیریت وحشت^۱ و سیاست «دورهی اضطرار»

استبداد مدرن «مدیریت وحشت» است. هنگام وقوع حوادث خشن و یا حملات تروریستی (و یا صرفاً پخش شدن شایعه‌ای درباره‌ی چنین چیزهایی) یادتان باشد که حاکمان اقتدارگرا از چنین «رخدادها»یی برای تحکیم قدرت‌شان سوءاستفاده می‌کنند. اینکه فاجعه‌ای ناگهانی رخ داده و حالا باید مثلاً قیود و موازنه‌ها را برداشت، احزاب مخالف رامنحل کرد، آزادی بیان را به حالت تعلیق درآورد، و حق محاکمه‌ی عادلانه و حقوق دیگر را برچید، قدیمی‌ترین حقه‌ی کتاب راهنمای سیاست هیتلری است؛ فریش را نخورید.

در آن لحظه‌ی تاریخی آتش گرفتن رایشتاگ بود که دولت هیتلر، که اساساً از طرق دموکراتیک به قدرت رسیده بود، به یک رژیم دائم نازی تبدیل شد. این ماجرا یک نمونه‌ی کلاسیک «مدیریت وحشت» است. در بیست و هفتم فوریه‌ی ۱۹۳۳ در حدود ساعت نه شب، ساختمان پارلمان آلمان، رایشتاگ، آتش گرفت. چه کسی آن شب آن آتش را به جان برلین انداخت؟ نمی‌دانیم، ولی اهمیتی هم ندارد. مهم آن است که این اقدام تروریستی وحشتناک، بهانه‌ای برای آغاز «سیاست زمان اضطرار» شد. هیتلر آن شب با نگاهی سرشار از لذت به شعله‌های آتش رایشتاگ چشم دوخته و گفته بود: «این فقط آغاز ماجرا است.» صرف‌نظر از این که نازی‌ها این آتش را به راه انداخته باشند یا نه، هیتلر فرصتی سیاسی در آن یافته بود: «زین پس دیگر بخششی در کار نخواهد بود؛ هر آن‌کس که بر سر راه ما ایستاده باشد حذف خواهد شد.»

^۱ برگرفته از کتاب «در برابر استبداد»، تیموتی اسنایدر، بابک واحدی، نشر گمان

روز بعد، حکم حکومتی، حقوق اساسی همه‌ی شهروندان آلمان را به حالت تعلیق درآورد، و پلیس اجازه‌ی «بازداشت پیشگیرانه»ی آن‌ها را یافت! حزب نازی، سوار بر این ادعای هیتلر که آتش را «دشمنان آلمان» برپا کرده‌اند، در انتخابات پارلمانی پنجم مارس به پیروزی‌ای قاطع دست یافت. و آنگاه پلیس و شبه‌نظامیان نازی شروع کردند به تعقیب و بازداشت اعضای احزاب سیاسی چپ، تا آن‌ها را راهی اردوگاه‌های کار اجباری تازه تأسیس نمایند.

در روز بیست و سوم مارس، پارلمان جدید «قانون اختیار» را تصویب کرد که به هیتلر اجازه می‌داد با «حکم حکومتی» خویش حکمرانی کند. از آن پس آلمان تا دوازده سال بعد در این «وضعیت اضطراری» [که دموکراسی را معلّق می‌کرد] باقی ماند؛ یعنی تا پایان جنگ جهانی دوم! هیتلر از یک اقدام تروریستی، رویدادی که به خودی خود اهمیت چندانی نداشت، بهره گرفت و رژیم وحشت آفرینی را بنیان گذاشت که میلیون‌ها نفر را قربانی کرد و جهان را برای همیشه تغییر داد.

اقتدارگرایان امروز هم مدیران وحشت هستند و از حق نگذریم که بسیار خلاق‌تر از هیتلرند. مثلاً رژیم کنونی روسیه را در نظر بگیرید؛ رژیمی که این چنین مورد تحسین آقای رئیس جمهور [ترامپ] است. ولادیمیر پوتین نه فقط با حادثه‌ای روی کار آمده که شباهت عجیبی به حادثه‌ی آتش‌سوزی رایش‌تاگ دارد، بلکه بعدها با بهره‌گیری از حملات تروریستی واقعی، با مشکوک و حتی جعلی - موانع قدرت مطلقه‌اش در روسیه را از میان برداشته و به همسایگان دموکراتیک روسیه نیز تاخته است.

در اوت ۱۹۹۹ که بوریس یلتسین در مانده، ولادیمیر پوتین را به نخست‌وزیری گمارد، کسی او را نمی‌شناخت و ذره‌ای محبوبیت نداشت. در یک ماه بعد از این انتصاب، در چندین ساختمان در شهرهای روسیه بمب‌گذاری شد، که ظاهراً کار پلیس مخفی روسیه بود. افسران پلیس مخفی، با مدرکی دال بر مجرمیت‌شان، به دست خود

پلیس مخفی بازداشت شدند؛ در موردی دیگری که رئیس پارلمان روسیه چند روزی پیش از وقوع انفجار، از آن خبر داده بود، پوتین به انتقام‌جویی علیه مردم مسلمان روس در چچن اعلام جنگ کرد، و وعده داد که مجرمان را تعقیب می‌کند و «پوزه‌ی آن‌ها را به لجن» می‌مالد. مردم روسیه [در برابر آن «تروریست‌ها»] متحد شدند، و محبوبیت پوتین ناگهان به اوج رسید؛ ماه مارس بعدی او پیروز انتخابات ریاست جمهوری بود.

در سال ۲۰۰۲ پس از آنکه نیروهای امنیتی روسیه در جریان مقابله با حمله‌ی تروریستی‌ای واقعی در یک سالن تئاتر مسکو چندین غیرنظامی روس را کشتند، پوتین به بهانه‌ی وجود شرایط بحرانی، کنترل تلویزیون خصوصی کشور را در دست گرفت.

در سال ۲۰۰۴ هم که مدرسه‌ای در بسلان به محاصره‌ی تروریست‌ها درآمد (آن هم به طرز عجیبی که پیدا بود با قصد تحریک افکار عمومی انجام شده)، پوتین مقام «فرماندار محلی» (که با انتخابات تعیین می‌شد) را برچید. به این ترتیب، هم به قدرت رسیدن پوتین و هم حذف دو نهاد بزرگ از سوی او - یعنی تلویزیون خصوصی و پست انتخابی فرماندار محلی - با مدیریت وقایع تروریستی‌ای واقعی، جعلی و مشکوک میسر شد.

با قدرت یافتن پوتین، روسیه مدیریت ترور را به سیاست خارجی‌اش آورد! روسیه در تجاوز به خاک اوکراین در سال ۲۰۱۴، واحدهایی از ارتش عادی خودش را به نیروهای تروریستی تبدیل کرد؛ نشان‌های ارتش را از او نیفرم‌های آن‌ها برداشت، و سپس هرگونه مسئولیتی را در مورد جنایات دهشتناک ایشان انکار کرد. در نبرد بر سر منطقه‌ی دُنِیس در جنوب شرق اوکراین، روسیه نیروهای نامنظم در چچن، و واحدهایی از ارتش خودش را که در مناطق مسلمان مستقر بودند به آنجا اعزام کرد تا به نیروهای مهاجم در اوکراین بپیوندند. روسیه همچنین کوشید انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ اوکراین را هم دستکاری کند، هر چند نتوانست.

در آوریل ۲۰۱۵ هکرهای روس کنترل پخش برنامه‌ها، در یک ایستگاه تلویزیونی فرانسوی را در دست گرفتند، وانمود کردند داعش هستند و ویدیوهایی پخش کردند که قرار بود در دل فرانسوی‌ها رعب و وحشت بیندازد. به این ترتیب روسیه یک «خلافت [اسلامی] سایبری» جعل کرد تا بر وحشتی که فرانسوی‌ها داشتند افزوده شود. هدف آن‌ها ظاهراً این بود که رأی‌دهندگان فرانسوی را به سمت جبهه‌ی ملی راست افراطی سوق دهند؛ حزبی که تحت حمایت روسیه بود. پس از مرگ ۱۳۰ نفر و مجروحیت ۳۶۸ نفر در حمله‌ای تروریستی در نوامبر ۲۰۱۵ در پاریس، بنیانگذار اندیشکده‌ای متمایل به کرم‌لین فریاد شادی سر داد که تروریسم اروپا را به سمت فاشیسم و روسیه خواهد برد. به تعبیر دیگر، قرار بود که تروریسم ساختگی، و تروریسم واقعی اسلام‌گرایان افراطی در اروپای غربی، هر دو به نفع روسیه تمام شود.

در اوایل سال ۲۰۱۶ روسیه در آلمان هم وحشتی ساختگی بر پا کرد. روسیه همزمان که بر سر غیرنظامیان سوری بمب می‌ریخت و از این طریق پناهجویان مسلمان را روانه‌ی اروپا می‌کرد، از یک نمایشی خانوادگی سوءاستفاده کرد تا به آلمانی‌ها بقبولاند که مسلمانان به کودکان تجاوز می‌کنند. باز هم هدف ایجاد اختلال و بی‌ثباتی در یک نظام دموکراتیک و تبلیغ احزاب راست افراطی بود.

در ماه سپتامبر پیش از آن (۲۰۱۵)، دولت آلمان اعلام کرده بود که به نیم میلیون پناهجوی جنگ سوریه پناه خواهد داد. پس از آن بود که روسیه بمباران سوریه را آغاز کرد؛ بمبارانی که غیرنظامیان را هدف گرفته بود. آن‌ها پس از آنکه به قدر کافی پناهجو آفریدند، دست به کار جعلِ روایتی تازه شدند؛ در ژانویه ۲۰۱۶ رسانه‌های روسیه این شایعه را بر سر زبان‌ها انداختند که دختر بچه‌ای روسی الاصل و ساکن آلمان، که چندی ناپدید شده بود، هدف تجاوز گروهی مسلمانان قرار گرفته است. سازمان‌های راستی آلمان، با سرعتی شک‌برانگیز، اعتراضاتی علیه دولت راه انداختند، و وقتی پلیس محلی به مردم گزارش داد که چنین تجاوزی هرگز رخ نداده،

رسانه‌های روسیه به پلیس آلمان انگِ لاپوشانی واقعیت زدند. حتی دیپلمات‌های روس هم به این نمایش پیوستند.

وقتی رئیس‌جمهور آمریکا و مشاور امنیت ملی او از مبارزه با تروریسم در کنار روسیه می‌گویند، در واقع دارند همین مدیریت وحشت را پیش روی مردم آمریکا می‌گذارند: سوءاستفاده از حملات تروریستی واقعی، مشکوک و ساختگی به منظور برانداختن دموکراسی. روایت روس‌ها از نخستین گفت‌وگوی تلفنی رئیس‌جمهور آمریکا و ولادیمیر پوتین به خوبی گویای این مسأله است: آن دو «درباره‌ی ضرورت مبارزه‌ی مشترک با دشمن مشترکِ شماره‌ی یک‌شان تبادل نظر کردند: تروریسم بین‌المللی و افراط‌گرایی.»

درسی که حاکمان مستبد از آتش رایشتاگ می‌گیرند این است که [همنوایی با استبدادِ فردی، و کین‌توزیِ جمعی، در] یک واقعه‌ی میخکوب‌کننده می‌تواند به یک عمر انقیاد و تسلیم یک ملت [بناگاه] منتهی شود. [...]